

## سوسیالیسم علمی را باید علمی آموخت

نیما طاهری

سه شنبه ۲۰ اسفند ۱۳۸۷

مارکس و انگلس بر این باور بودند که یکی از ویژه گی های آموزه ها و تئوری های سوسیالیستی آنان، در تقابل با سوسیالیسم های آرمانشهری، علمی بودن این آموزه ها و تئوری هاست. یعنی آموزه های آنان از خیال پردازی های واهی اجتماعی و نظروزی های ایده آلیستی و ماتریالیستم مشاهده گر دور است.

بر همین پایه بود که انگلس می گفت از زمانی که آموزه های سوسیالیستی به علم تبدیل شده است باید بمثابة علم آموخته شود. یعنی باید به طور سیستماتیک مفاهیم، احکام، استدلال ها، استنتاج ها و تئوری های آن را آموخت و به کاربرد و در پرتو تجربه و پراتیک اجتماعی- تاریخی، معنا و مضمون آن ها را بررسی و بازبینی نمود. البته نباید از یاد برد که علمی بودن، تنها یکی از ویژه گی های آموزه های سوسیالیسم مارکسی است، بنابر این نباید آموزه های سوسیالیسم مارکسی را به همین یک ویژه گی آن فروکاست. آموزه های سوسیالیسم مارکسی، کارگری، انقلابی، انتقادی و علمی است. در نتیجه باید تئوری های سوسیالیسم علمی را، علمی آموخت و به شیوه ی علمی به کاربرد. برای مثال اگر کسی بخواهد مبانی نقد اقتصاد سیاسی مارکس را بیاموزد باید به طور سیستماتیک مفاهیم، احکام، استدلال ها و استنتاج ها و تئوری های نقد اقتصاد سیاسی مارکس را بیاموزد. یعنی باید مفاهیم و مقوله هایی چون کالا، ارزش، نیروی کار... را بدرستی بیاموزد و به هنگام به کار گیری این مفاهیم و مقوله ها به معنای آن توجه کند.

شما در گفتار روزمره می توانید عباراتی چون علی نیرومند است، توانمند است یا قدرتمند است را به مثابه عباراتی مترادف به کار برید، اما اگر این مفاهیم را در قلمرو علم فیزیک، بدون تمایز معنایی آن استفاده کنید، به شما خواهند گفت دوست عزیز شما با مفاهیم علم فیزیک آشنا نیستید. رفیق فرهاد فریاد در مقاله ی سوسیالیسم علمی و سوسیالیسم برابری طلب، متاسفانه بدون توجه به معنای مفاهیم و مقوله های نقد اقتصاد سیاسی مارکس، با ادبیات و زبانی آشفته، مفاهیم علمی مارکس را هلاک کرده است. من در نوشته ای با عنوان سوسیالیسم علمی رفیق فرهاد فریاد به نقد نوشته ی ایشان پرداختم و با استناد به بند بند نوشته ی وی، درک غیر علمی ایشان را از مفاهیم و مقوله هایی اقتصادی نشان دادم. رفیق فریاد در نوشته ای با عنوان نیما طاهری و وحشت از علم، کوشیده است در دفاع از نوشته ی خود به نقد من پاسخ دهد. پیش از آن که به ارزیابی حاصل کوشش ایشان بپردازم، نخست باید چند نکته ی کلی را یادآوری کنم. نخست آن که ایشان در متن پاسخ خود فقط یک بار به متن نوشته ی من استناد کرده اند. و در بقیه ی موارد با پرهیز از استناد به متن نقد من، عبارات مرا با ذهن و زبان خود باز نویسی کرده اند، و سپس کوشیده اند به متن خود ساخته پاسخ دهند. البته این عمل ایشان تازه گی ندارد، بل یکی از ویژه گی ها و حربه های شناخته شده ی نوشته های انتقادی ایشان است. در نتیجه پاسخ ایشان از امانت و انصاف بدور است. دوم آن که ایشان از پاسخ دادن به نقد های روشن و مشخص گریخته و با طرح مباحث بی ربط کوشیده، با گل آلود کردن آب،

کم عمقی خود را از نظر پنهان کند. به عبارت دیگر ایشان به جای بحث حول موضوع نقد به طرح مسائل و مباحثی می پردازند که ربطی به موضوع نقد ندارد. در نتیجه پاسخ ایشان معطوف به روشنگری نیست. سوم آن که من در نقد خویش کوشیده بودم با بسط نظرات رفیق تا انتهای منطقی آن، تناقضات و آشفتگی های آن را آشکار کنم. اما ایشان نقد مرا به مثابه کیفر خواست دادستانی تلقی کرده و کوشیده با چرخاندن انگشت اتهام، از نتایج ناگزیر اندیشه ی خود فرار کند. در نتیجه یا منطق نقد درون ماندگار مرا درنیافته است، یا دریافته ولی کوشیده با نادیده گرفتن آن گریبان خود را خلاص کند. با این همه من به سهم خود می گویم با بررسی پاسخ ایشان، فرصتی برای تدوam گفت و گو ایجاد کنم.

ایشان در نوشته ی نخست خود کوشیده بود بیکاری را با رشد ابزار تولید و نقش آن در کاهش زمان کار اجتماعا لازم توضیح دهند. من به ایشان یادآوری کردم که مارکس بیکاری را در ذیل مفهوم ترکیب ارگانیک سرمایه توضیح می دهد، نه زمان کار اجتماعا لازم. ایشان در پاسخ خود به نقد من بدون نشان دادن ربط کاهش زمان کار اجتماعا لازم به افزایش بیکاری، به توضیح مفهوم زمان کار اجتماعا لازم پرداخته است. البته همین که ایشان دیگر نه از مقدار کار اجتماعا لازم، بل از زمان کار اجتماعا لازم سخن می گوید جای بسی خوش حالی دارد. اما آن چه که هنوز ایشان درک نکرده این است که کاهش زمان کار اجتماعا لازم، نه سبب بیکاری، بل سبب افزایش زمان کار اضافی، تولید ارزش اضافه ی نسبی و فوق العاده می شود. بنابر این همان گونه که در نقد خود توضیح دادم برای توضیح بیکاری ایشان باید به مفهوم ترکیب ارگانیک سرمایه رجوع کند. رفیق فریاد در پاسخ خود می گوید: « درک او (نیما ظاهری) از ترکیب ارگانیک و گرایش نزولی نرخ سود همان درکی ست که آنها (استالینیسست ها) ارائه کرده اند حجم سرمایه را بیشتر مد نظر داشته اند نه رشد ابزار تولید و دقیقا من از همین زاویه آنرا نقد کرده ام » اول آن که ایشان در نوشته ی نخست خود به هیچ وجه به مفهوم ترکیب ارگانیک سرمایه اشاره نکرده اند، چه رسد به آن که به درک استالینیسست ها اشاره کرده باشند. دوم آن که نوشته ی مرا تحریف نموده است، من گفته ام: « مارکس بدرستی بر این باور بود که در فرایند انباشت سرمایه علاوه بر افزایش سرمایه، ترکیب سرمایه نیز تغییر میکند. بدین معنا که با رشد ابزار تولید، از مقدار سرمایه متغیر (نیروی کار) نسبت به سرمایه ثابت کاسته می شود، در نتیجه در واحد های تولیدی و خدماتی با کاهش نسبت سرمایه متغیر به سرمایه ثابت، ما شاهد کاهش قدر نسبی نیروی کار هستیم. آن چه که امروزه به آن بیکاری ساختاری می گویند.» همان گونه که می بینید من برخلاف نوشته ی تحریف آمیز رفیق فریاد بر نقش رشد ابزار تولید در ترکیب ارزشی سرمایه تاکید کرده ام. سوم آن که ایشان هنگامی هم که در پاسخ خود ناگزیر به مفهوم ترکیب ارگانیک سرمایه اشاره کرده، کوشیده سریع بحث را دور بزنند، زیرا اگر می خواست این بحث را با رجوع به مارکس تشریح کند، درمی یافت که کلید درک بیکاری در رشد ابزار تولید و نقش آن در ترکیب ارزشی سرمایه نهفته، نه در رشد ابزار تولید و نقش آن در کاهش زمان کار اجتماعا لازم. مارکس در سرمایه جلد اول، فصل بیست و پنج می گوید: « در این فصل تاثیر رشد سرمایه بر سرنوشت طبقه کارگر را بررسی خواهیم کرد. مهمترین عامل در این بررسی ترکیب سرمایه و تغییرات آن در خلال پروسه انباشت است.» ترجمه ی جمشید هادیان. مارکس در همین فصل به طور مفصل ذیل عنوان تولید فزاینده ی اضافه جمعیت نسبی، یا لشکر احتیاط صنعتی، به تشریح بیکاری می پردازد. مارکس می گوید: « این تنزل نسبی

شتابگیرنده جزء متغیر، که با افزایش شتابگیرنده کل سرمایه همراه است [اما با آن همگام نیست] و سریع‌تر از آن حرکت می‌کند، در قطب مقابل به شکل وارونه افزایش مطلق [یا طبیعی] جمعیت کارگری ظاهر می‌شود که همواره سریع‌تر از افزایش سرمایه متغیر، یا وسایل اشتغال، حرکت می‌کند. اما در حقیقت این انباشت کاپیتالیستی است که بطور مداوم، و در واقع به نسبت مستقیم توان و گستردگی‌اش، موجب یک جمعیت کارگری بطور نسبی مازاد می‌شود، جمعیتی که مازاد بر نیازهای متوسط سرمایه برای ارزش‌افزایی، و بنابراین اضافی است.» رفیق فریاد در پاسخ خود به نقد من نوشته، استالینست‌ها در بحث ترکیب ارگانیک سرمایه، بیشتر بر حجم سرمایه تأکید گذاشته‌اند و نه ابزار تولید. من نمی‌دانم استالینست‌ها در کدام بحث خود مرتکب چنین اشتباهی شده‌اند، تا آن‌جا که من می‌دانم درسنامه‌های اقتصادی آن‌ها از چنین اشتباهی عاری است. اما این را می‌دانم که رفیق ما هنوز هم درک درستی از مفهوم ترکیب ارگانیک سرمایه ندارد، ایشان فکر می‌کند در ترکیب ارگانیک سرمایه، بحث حول انتخاب حجم سرمایه، یا ابزار تولید جریان دارد. اگر ایشان به خود زحمت می‌داد و به سرمایه مارکس رجوع می‌کرد، درک درستی از این مفهوم می‌یافت. مارکس در فصل بیست و پنج، ذیل بحث قانون کلی انباشت سرمایه می‌گوید: «ترکیب سرمایه در دو بُعد معنا دارد: بعد ارزشی و بعد مادی. ترکیب سرمایه در بعد ارزشی عبارتست از نسبت تقسیم کل سرمایه به سرمایه ثابت، یا ارزش وسایل تولید، و سرمایه متغیر، یا ارزش قوه کار، یعنی جمع کل دستمزدها. سرمایه در بعد مادی، یعنی از جنبه نقش عملی در پروسه تولید، بطور کلی به وسایل تولید و قوه کار زنده تقسیم می‌شود. این ترکیب مادی سرمایه را نسبت بین مقدار وسایل تولید مورد استفاده در پروسه تولید و مقدار قوه کاری که برای استفاده از این وسایل لازم است تعیین می‌کند. من ترکیب نوع اول را ترکیب ارزشی سرمایه و ترکیب نوع دوم را ترکیب فنی سرمایه می‌نامم. بین این دو رابطه متقابل تنگاتنگی برقرار است. برای بیان این رابطه من ترکیب ارزشی سرمایه را، تا آنجا که بواسطه ترکیب فنی تعیین می‌شود و تغییرات آنرا منعکس می‌کند، ترکیب اندامی سرمایه می‌نامم. در این تحقیق هر جا اصطلاح ترکیب سرمایه را بدون ذکر هیچ صفتی برای آن به کار می‌بریم، منظورمان ترکیب اندامی سرمایه است.» ترجمه جمشید هادیان.

من در نقد خود به درک اکونومیستی رفیق فریاد از مفهوم نیروهای مولده نوشته بودم: «با توجه به تأکیدی که رفیق فریاد بر تکنولوژی و ابزار تولید می‌کند، و هیچ اشاره‌ای به طبقه کارگر نمی‌کند، بخوبی می‌توان فهمید که ایشان درکی اکونومیستی از مفهوم نیروهای مولده دارند، یعنی می‌پندارند مفهوم نیروهای مولده، معادل تکنولوژی و ابزار تولید است. در صورتی که مارکس انقلابی‌ترین عنصر نیروهای مولده را طبقه کارگر می‌داند.» ایشان در پاسخ به نقد من نوشته است: «مثلاً اشاره به این نکته کرده‌اند که مارکس از نیروهای مولده و نقش انسان نیز اهمیت داده‌اند اما توجه نمی‌کند که من از رشد ابزار تولید صحبت می‌کنم که این به معنی آنست که انسان ابزار ساز است و این انسان ابزار ساز ابزار تولید را رشد داده است...» بی‌ربطی پاسخ رفیق فریاد، بخوبی بیان‌گر این حقیقت است که ایشان به هیچ وجه متوجه نقد من نشده است. بناگزیب باید قدری توضیح واضح‌تری بدهم. رفیق ما اگر توجه می‌کرد می‌دید، مارکس از نیروهای مولده سخن گفته است، نه نیروی مولده. نزد مارکس مفهوم نیروهای مولده، در برگیرنده‌ی تمام عناصری است که در روند تولید اجتماعی مولد هستند. یعنی، وسایل تولید، که خود دربرگیرنده‌ی ابزار کار و موضوع کار است؛ علم، تجربه و مهارت، و سرانجام

نیروی کار. بنابر این هر درکی که مفهوم نیروهای مولده را به یکی از عناصر آن تقلیل دهد، درکی غیر مارکسی از این مفهوم ارائه داده است. من به همین اعتبار هم چنان بر این باورم که درک رفیق فریاد از مفهوم نیروهای مولده، اکونومیستی است. ایشان پنداشته مشکل درک تقلیل گرا و اکونومیستی خود را می تواند با این عبارت که انسان ابزار ساز است حل کند. مشکل این نیست که چرا شما به پیش فرض بدیهی انسان ابزار ساز اشاره نکرده اید، مشکل این است که شما نیروی کار انسانی را نه پویا ترین عنصر نیروهای مولده، بل پیش فرض بدیهی ابزار تولید می دانید. درک شما اکونومیستی است چون مفهوم نیروهای مولده را به یکی از عناصر آن، یعنی ابزار تولید تقلیل داده اید.

رفیق فریاد در نوشته ی نخست خود گفته بود به علت عقب مانده گی و فرسوده گی ابزار تولید، کارگر کار غیر مفید انجام می دهد. من در نقد خود نوشته بودم: « تقسیم کار به مفید و غیر مفید، تحلیل کار با ادبیات و اخلاق اقتصاد بورژوازی است، مارکس در برابر این واژه ها از کار مولد و غیر مولد سخن می گوید. البته آن چه که ایشان می خواسته بگوید نه غیر مولد بودن کار، بل پایین بودن سطح بارآوری نیروی کار است. یعنی ایشان می خواسته بگوید به علت عقب مانده گی ابزار تولید، سطح بارآوری نیروی کار در ایران پایین است.» نقد من به نوشته ی ایشان متوجه سه نکته بود یکی آن که تقسیم کار به مفید و غیر مفید، بیگانه با ادبیات مارکسی است، این مفاهیم در ادبیات و اخلاق بورژوازی معنا و کاربرد دارد. ایشان در پاسخ خود توضیح نداده است که مارکس در کجا از این مفاهیم برای توضیح کار استفاده کرده است. نکته ی دوم نقد من این بود که مارکس به جای کار مفید و غیر مفید از مفهوم کار مولد و غیر مولد استفاده می کرد. سوم آن که فکر می کردم شاید منظور ایشان از کار غیر مفید، پایین بودن سطح بارآوری نیروی کار است. اما ایشان در پاسخ خود توضیح می دهد که منظورش از کار غیر مفید این است که: « کار غیر مفید کاری ست که علی رغم بکارگیری بیش از حد از نیروی انسانی باز هم نه ارزش مصرف بیشتر آفریده و نه ارزش مبادله ی بیشتر لذا این گونه تشدید کار نه شئی مصرفی بیشتر تولید کرده و نه ارزش اضافه ی بیشتر...» با این توضیح دیگر یقین یافتم که منظور ایشان همان مفهوم آشنای بهره دهی یا بارآوری نیروی کار است، که وی اصرار دارد آن را با مفهوم اخلاقی کار غیر مفید بیان کند. به این عبارت مارکس در فصل دوازده ی سرمایه توجه کنید: « منظور ما از افزایش بارآوری کار پدید آمدن چنان تغییری در پروسه کار است که بر اثر آن از طول مدت کار لازم اجتماعی برای تولید یک کالا کاسته شود، و مقدار معینی کار قدرت تولید مقدار بیشتری ارزش استفاده را بیابد.» مارکس سپس توضیح می دهد که برای افزایش بارآوری نیروی کار باید ابزار کار و شیوه ی کار کارگر تغییر کند. رفیق فریاد برای آن که من بهتر متوجه مفهوم کار غیر مفید شوم، نوشته است: « اگر نیما یک روز چاله ای بکند و روز دیگر آنرا پر کند در هر دو نیروی انسانی و انرژی انسانی را بیهوده صرف کرده است و از این رو این کار را نه غیر بارآور بلکه غیر مفید می گویند.» مثال ایشان بی شک برای درک معنای روزمره ی واژه ی کار غیر مفید روشن و گویا است، اما اگر همین درک را به گستره ی ادبیات اقتصادی تعمیم دهیم متأسفانه قدری غیر واقعی و خنده دار می شود. برای روشن شدن و قدری مزاح بیابید مثال ایشان را به عرصه ی کار تعمیم دهیم، و از وی بپرسیم در جامعه ی ایران چند سرمایه دار را می شناسد که از نیروی کاری که در استخدام خود دارد این گونه در روند کار بهره ببرد؟ البته بر اساس درک ایشان به جز

کارگران نفت، همه ی کارگران ایران کار غیر مفید انجام می دهند. من نمی دانم به نظر ایشان سود سرشاری که در سی سال گذشته نصیب سرمایه داران ایرانی شده است، اگر حاصل کار کارگر نیست، پس حاصل چیست ؟

رفیق فریاد در نوشته ی نخست خود گفته بود، بیکاری ذات شیوه ی تولید سرمایه داری است. و من در نقد این عبارت نوشته بودم: « کسی نمی گوید بیکاری ذات شیوه ی تولید است، بل می گویند یکی از ویژه گی های ذاتی شیوه ی تولید سرمایه داری است.» ایشان در پاسخ خود ضمن تصحیح بی سرو صدای اشتباه اش، لابد برای قدر دانی از نقد من نوشته: « در بخش دیگری رفیق نیما به موضوع بیکاری برخورد کرده اند و آنرا ذاتی سرمایه نمی دانند.» ساده انگاری است اگر بپنداریم ایشان در اثر بی دقتی نظر مرا تحریف کرده است. این نمونه ای بارز از تحریف آگاهانه و شیوه ی شناخته شده ی اخلاق ابزاری ایشان است. البته رفیق فریاد به این بسنده نکرده و برای تکمیل تحریف خود به دروغ نیز متوسل می شود، و در ادامه می گوید: « چگونه بیکار سازی را ذاتی این شیوه ی تولید نباید بدانیم و آنرا از عوارض آن و در نهایت در صدد رفع آن به شیوه ی بورژوائی مورد نظر رفیق نیما که تقسیم کار بیشتر را توصیه می کنند در حالی که تقسیم کار اجتماعی نیز زاده ی مالکیت خصوصی ست و برای تشدید انباشت بوجود می آید.» اول آن که من بیکاری را از عوارض سرمایه داری نمی دانم، و همان گونه که نوشته ام، بیکاری یکی از ویژه گی های ذاتی سرمایه داری است، دوم آن که ای کاش رفیق می گفت من در کجای متن خود برای حل بیکاری، تقسیم کار بیشتر را توصیه کرده ام، یا ایشان از کدام عبارت من این برداشت را کرده اند. پاسخ روشن است، چنین عبارتی در متن موجود نیست، این عبارت ساخته ی ایشان است.

در فرازی دیگر از پاسخ خود نوشته است: « نظر من اینست که رشد ابزار تولید ما را به جایی می رساند که دیگر نیاز به کار انسانی در تولید یا از بین رفته و یا بسیار کاهش یافته است و آنگاه می توان از کمونیسیم صحبت کرد.» آفرین بر این نبوغ ! ما را بگو که بی سبب تا به حال فکر می کردیم، سازمان دهی پیکار طبقاتی و انقلاب کارگری و دیکتاتوری پرولتاریا ست که ما را به سوی جامعه ی کمونیستی رهنمون خواهد کرد. تازه فهمیدیم که کار به این سختی ها هم نیست، چون به گفته ی رفیق فریاد رشد ابزار تولید ما را به جایی می رساند که می توانیم از کمونیسیم صحبت کنیم. پس من به نماینده گی از همه ی کمونیست ها از ایشان و ابزار تولید بسیار پوزش می خواهم که ما پیش از رشد ابزار تولید از کمونیسیم صحبت کردیم. توجه داشته باشید ایشان نمی گوید در جامعه ی سوسیالیستی ابزار تولید چنان رشد می کنند که دیگر نیاز به استفاده از نیروی کار انسانی در تولید از بین می رود یا کاهش می یابد، بل در جامعه ی بورژوائی این سطح از رشد را امکان پذیر می داند. وی نمی گوید با برنامه ریزی و اراده ی آگاهانه ی دولت سوسیالیستی، این امر تحقق می پذیرد، بل می گوید ابزار تولید ما را به جایی می رساند که... البته ایشان هیچ امیدی به ارشاد من ندارد زیرا به گفته ی ایشان: « متأسفانه رفیق نیما با استنتاج نادرست از ابزار تولید ضرورتاً قادر نخواهد بود که مسیر و سیر تحولات انقلابی ماتریالیسم تاریخی را دریابد و در نتیجه با برخوردی غیر علمی مسیر تکامل را تشخیص نمی دهد و خود را به در و دیوار می زند.»

حق کاملاً با ایشان است من خیلی خود را به در و دیوار می زنم، در حالی که می توانم چون رفیق فریاد خود را آویزان ابزار تولید نمایم تا در مسیر و سیر تحولات انقلابی ماتریالیسم تاریخی قرار بگیرم، و با اجازه ی ابزار تولید درباره ی کمونیسیم صحبت کنم.

ایشان با استنتاج درست از ابزار تولید به مسیر سیر ماتریالیسم تاریخی رسیده اند و مسیر تکامل را این گونه تشخیص داده اند: « برای رسیدن به کمونیسم ما معتقدیم کشورهای مقدم سرمایه داری و بخصوص آمریکا؛ انگلستان و آلمان دارای بهترین شرایط هستند و در صورتی که طبقه ی کارگر این کشورها بتوانند با یک حرکت انقلابی قدرت را بدست بگیرند مسلماً راه رسیدن سایر کشورها به سوسیالیسم هموارتر خواهد بود. و این تقریباً می توان گفت نزدیک ترین راه خواهد بود.» معیار ایشان برای تشخیص بهترین شرایط، البته به هیچ وجه معطوف به شاخص هایی چون شرایط حاضر سیاسی، سطح آگاهی، سازمان یافته گی طبقه ی کارگر و پتانسیل های مبارزه ی طبقه ی کارگر نیست، بل همان ابزار تولید است. وی با همین معیار نزدیک ترین راه رسیدن به کمونیسم را اعلام نموده اند، کدام آدم عاقلی را می توان پیدا کرد که نزدیک ترین راه را دور بزند و طولانی ترین راه را انتخاب کند. بنابر این باید امیدوار بود که طبقه ی کارگر کشورهای یاد شده هر چه زودتر با یک حرکت انقلابی قدرت را بدست بگیرند، ظاهراً دیگر لازم نیست دستگاه قدرت را تخریب کنند، فقط باید قدرت را بدست بگیرند، تا راه ما نیز برای رسیدن به سوسیالیسم هموار شود.

رفیق فریاد البته در این نوشته از راه دومی هم صحبت می کند که خواندنی است: « لنین برای تغییر در آن دوره ی تاریخی با تحلیل رشد ناموزون سرمایه داری امکان استقرار سوسیالیسم را در سایر کشورها امکان پذیر دانست و این نیز دومین راه است که کشورهای نی که با درجه ی رشد سرمایه دچار بحران و انقلاب می شوند راه سوسیالیسم را در پیش بگیرند اما نه با تفکرات استالینیستی بلکه با تفکراتی که منجر به افق دید کمونیسم از منظر آن چیزی که در بالا ذکر کردیم گردد.» راه دوم مخصوص کشورهایی است که با درجه ی رشد سرمایه دچار بحران و انقلاب می شوند، این عبارت با درجه ی رشد سرمایه، از آن عبارت های بی معنایی است که خواننده خود باید برای آن معنایی خلق کند. بنابر این اگر دچار انقلاب شدیم می توانیم راه سوسیالیسم را برگزینیم، اما نه با تفکر استالینی، بل با تفکری که رفیق فریاد در بالا ذکر کرد. خوبی این راه آن است که لازم نیست برای انقلاب سوسیالیستی تدارکی ویژه دید، چون به گفته ی رفیق فریاد این کشورها دچار انقلاب می شوند، درست مثل موقعی که کسی دچار سرما خورده گی می شود، این کشورها هم با درجه ی رشد سرمایه دچار بحران و انقلاب می شوند. تنها خطری هم که پس از به دست گرفتن قدرت ما را تهدید می کند تفکرات استالینیستی است، که البته خوشبختانه با افقی که رفیق فریاد پیش روی ما ترسیم کرده جای نگرانی نیست. می پرسید کدام افق، معلوم است همان افق رشد ابزار تولید، آن هم از نوع ابزار تولید بزرگ. تنها اشکال این افق آن است که برخلاف گفته ی رفیق فریاد، این افق به هیچ وجه غیر استالینی نیست. کیست که نداند استالین ستایش گر و معمار رشد ابزار تولید بود، آن هم از نوع بزرگ آن. نقطه ی اتصال افق رفیق فریاد با استالین دقیقاً در همین باور داشتن به رشد ابزار تولید، به مثابه شاخص جامعه ی سوسیالیستی است. رفیق فریاد نیز چون استالین موتور حرکت تاریخ را ابزار تولید می پندارد، طبیعی است که با این درک از تاریخ و آن معیار برای سوسیالیست بودن نمی توان با استالینیسم مرزبندی کرد. معیار مرزبندی رفیق فریاد، رشد ابزار تولید است، آن هم بدون کوچکترین اشاره ای به روابط تولید، با این معیار به هیچ وجه نمی توان با گرایش های بورژوازی و خرده بورژوازی در شرایط کنونی مرزبندی کرد.

ایشان در بخشی دیگر از نوشته ی خود از کشفی دیگر سخن می گوید: « یکی از مهمترین کارهائی که بورژوازی انجام داد تفکیک کار فکری و یدی بود.» البته لطف ایشان به بورژوازی بر کسی پوشیده نیست، اما باید به عرض ایشان رساند که مناسفانه تفکیک و تقسیم کار فکری و یدی، همگام با شکل گیری جامعه ی طبقاتی رخ نمود، بورژوازی این تقسیم کار را گسترده تر و عمیق تر کرد.

در بخشی دیگر یادآور می شود که: « مارکس با درک از رابطه ی ابزار تولید بزرگ است که الغاء مالکیت و محو سرمایه داری را بطور علمی اثبات کرده است.» باید به خواننده ای که بتواند بخش اول عبارت بی معنای ایشان را با معنا کند جایزه داد. درک از رابطه ی ابزار تولید بزرگ، یعنی چه؟ رفیق گرامی ما بر حسب عادت دیرینه ی خود همیشه مشتکی کلمه نازل می فرمایند، بعد انتظار دارند ما معنای آن ها را کشف کرده و صدای اعتراض مان نیز بلند نشود.

رفیق فریاد بسیاری از نقد های مرا بی پاسخ گذاشته، بخشی دیگر را دور زده و تحریف کرده، اما یکی را هم به شیوه ی مرسوم خود پذیرفته. برای حُسن ختام بد نیست با شیوه ی پذیرش نقد از جانب ایشان هم آشنا شویم. « در آن مقاله اگر گفته باشیم که نرخ سود قیمت کالا را تعیین می کند اشتباه است یا در موقع برگردان آن اشتباهی رخ داده است.» ببینید این جا که دیگر هیچ راهی برای دور زدن و یا به صحرای کربلا زدن وجود نداشته می گوید، اگر گفته باشیم، این اگر برای چیست؟ می توانست پیش از پاسخ به متن مقاله ی خود نگاه کند. بعد می گوید شاید در موقع برگردان آن اشتباهی رخ داده است. برگردان؟ یعنی متن ایشان به زبانی غیر فارسی بوده و به فارسی برگردانده شده. اگر چنین هم بوده باشد بسیار بعید است مترجم عبارت: قیمت کالاها با ارزش آن سنجیده و تعیین می شود را به بدین صورت ترجمه کند: قیمت کالا بر اساس نرخ سود عمومی تعیین می شود. خلاصه اگر خطایی بوده کار کار برگردان بوده!

نیما طاهری

۱۹ اسفند ۱۳۸۷

<http://kelkexiyal.blogspot.com>